

دروس معارف

مشکلات و مسائل پیش رو

نادعلی عاشوری تلوکی*

«قسمت دوم»

۴- مشکل جایگاه معارف

نکته مهم دیگری که به عقیده نگارنده از همه موارد مطرح شده سرنوشت سازتر و حیاتی تر است، این است که جایگاه معرفت دینی و به ویژه معارف اسلامی در جامعه ما در کجاست؟ به عبارت دیگر معارف دینی در بین ما چه جایگاهی دارد؟ اگر چه ممکن است در نظر ابتدایی این پرسش خنده آور یا حتی مسخره جلوه کند و پاسخ آنی و فوری آن این باشد که در یک جامعه اسلامی معلوم است که معارف مربوط به آن نقش اساسی و بنیادی و کلیدی دارد؛ ولی پس از تقریر موضوع مشخص خواهد شد که اساسی ترین مشکل دروس معارف به همین مورد بر می گردد و سایر مواردی که مطرح می شود جنبه فرعی و شاید گریز از واقعیت داشته باشد. شک نیست که اگر ما واقعیات را آن گونه که هست نپذیریم و به بهانه هایی نظیر مصلحت اندیشی، صلاح ندانستن و موارد مشابه آن از مطرح ساختن حقایق

- هر چند که تلخ باشد - سر باز زنیم، این واقعیات با قساوت و بی رحمی تمام خود را بر ما تحمیل خواهند کرد و آن وقت است که ما هر چه ناله و افغان به راه اندازیم و یا داد و فریاد کنیم هیچ راه نجات و خلاصی نمی یابیم. برای دانشجوی امروز، این پرسش به طور جدی مطرح است و به واقع می خواهد بدانند و این نکته را بارها مطرح ساخته است که هدف از تدریس این درس چیست و چرا مسؤولان آموزش عالی کشور این همه اصرار برای تدریس آن دارند؟ و اصولاً جایگاه این درس در جامعه کجاست؟ و چرا به آموزش صحیح و درس آن در مقاطع پیش از دانشگاه بسنده نمی شود؟ و چرا بعضاً همان مطالب در سطحی به مراتب نازل تر در سطوح دانشگاهی به دانشجویان عرضه می گردد؟ و اگر این دروس جایگاهی برجسته و ممتاز دارد، پس چرا برخی از افراد که اطلاعات فراوان و قابل توجهی از این معارف دارند - اعم از اینکه استاد

این دروس باشند یا نباشند - به لوازم این اطلاعات و آگاهیها عمل نمی کنند و بدان پایبند نیستند؟ اینها و دهها پرسش مشابه آن واقعیت هایی است که در ذهن دانشجو موج می زند، به ویژه آنکه از هر سو با امواج سهمگین شبهه ها و ابهام های جدید هم مواجه می شود و به طور طبیعی بروز چنین پرسشهایی تقویت می گردد. حقیقت این است که این پرسشها ریشه در یک واقعیت تلخ دارد و از آن آبشخور نشأت می گیرد. آن واقعیت تلخ عبارت از تضاد میان گفتار و رفتار برخی از متولیان امور دینی مردم است. این دوگانگی و تضادی که میان قول و فعل بعضی از دینداران مشاهده می شود که از قضا در پاره ای مناصب حکومتی هم به کار اشتغال دارند، جایگاه واقعی دروس معارف را با مسائل جدی مواجه ساخته است، که تأثیرناپذیری از

* - عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی نجف آباد.



است و دانشجو از ریزترین موارد و جزئی ترین مسائل مربوط به زندگی شخصی استاد گرفته تا بزرگترین مسائل مربوط به شخصیت اجتماعی او را زیر دهها ذره بین قرار می دهد و فقط هدف او از این همه ریزی بی، دریافت این حقیقت است که آنچه را که استاد می گوید آیا خودش بدان عامل است یا نه؟

طبیعی است با اهدافی که برای درس معارف تعریف می شود اساساً دانشجو برای رسیدن به آن اهداف ملزم می شود این تعداد واحدهای معارف را بگذراند، از این رو حساسیت وی در این مورد صد چندان می شود و به طور قهری می خواهد بداند آنها که اهدافی را از این درس در نظر دارند و می خواهند دیگران بدان اهداف برسند، تا چه اندازه خود در مقام عمل بدان پایبند هستند.

اینجاست که چالش واقعی میان آموزه های دینی و عمل برخی از دیدناران در ذهن دانشجو شکل می گیرد و از همین جاست که

اخلاق بدین نباش. و اصولاً یکی از مشکلات بسیار اساسی استادان معارف اسلامی همین است که در کلاسهای درس معارف به تدریس مطالبی اشتغال دارند که بعضاً خلاف آن را در محیط بیرون از دانشگاه مشاهده می کنند. این معضلی است که فقط و فقط به درس معارف اختصاص دارد و حتی درس تخصصی گروه الهیات و شاخه های وابسته به آن هم تا حدود زیادی از آن مستثنا است، چرا که به عنوان یک گروه آموزشی تخصصی در جنب سایر گروهها فعالیت دارد و الهیات اسلامی در بسیاری از دانشگاههای معتبر جهان نیز همانند الهیات مسیحی یا یهودی تدریس می شود و هیچ کس از فلان مسیحی یا یهودی که تحت عنوان مستشرق به تدریس قرآن، تفسیر، حدیث، کلام و غیره اشتغال دارد نمی پرسد و نمی خواهد که آیا آنچه می گویی خود عمل می کنی یا نه؟ اما در مورد درس معارف نه تنها مطلب این گونه نیست، بلکه قضیه درست برعکس

درس معارف یکی از آثار زیانبار آن است.

اگر در مجامع روایی ما به صدها حدیث با این مضامین برمی خوریم که: «العلم مقرون بالعمل» یا «العالم بلا عمل كالشجر بلا ثمر» باید پذیریم که به هیچ روی نمی توان به دانشجوی امروز قبولاند که علم را از عمل جدا بداند و بدون توجه به رفتارهای ضد دینی برخی از متولیان دینداری، فقط به فراگیری آموزه های دینی پردازد. این کار نه شدنی است و نه امکان پذیر و چنین توقعی هم نه معقول است و نه مقبول. نباید انتظار داشت دانشجو در کلاس اخلاق اسلامی مطالبی بشنود و در جامعه خلاف آن را مشاهده کند، اما بدون توجه به رفتار دیگران، فقط به آموختن بسنده کند و نیز نمی توان این بساور را در وی پدید آورد که مثلاً وظیفه بنده تدریس اخلاق اسلامی است، ولی اگر شما اخلاق غیر اسلامی را از اینجانب یا دیگر افراد مدعی دین مداری مشاهده کردی به اصل



به هیچ روی نمی‌توان

به دانشجوی امروز قبولاند
که علم را از عمل جدا بداند
و بدون توجه به رفتارهای
برخی از متولیان دینداری،
فقط به فراگیری آموزه‌های
دینی بپردازد.

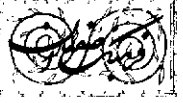
واکنش‌های منفی، ناخواسته در جان و روح وی ظهور پیدا می‌کند. اینکه در درسی همانند اخلاق اسلامی دانشجوی یاد می‌گیرد دروغ بد است، تهمت نارواست، غیبت حرام است، دنیاطلبی سرمنشأ همهٔ رذایل است، مقام دوستی و جاه‌طلبی ام‌المفاسد به شمار می‌آید و با چنین ذهنیتی وارد جامعه می‌شود و در موارد فراوانی عکس آموخته‌های خویش را مشاهده می‌کند و با یک نگاه سطحی و گذرا مثلاً به دو روزنامه از دو جناح سیاسی حاکم، که در هر دو طیف افراد متدین و دین‌باور هستند، دقیقاً خلاف آنچه را که در درس اخلاق آموخته بود می‌بیند، آیا تمام آن رشته‌ها به یکباره پنبه نخواهد شد؟ آیا دیگر اعتمادی به دروس معارف باقی خواهد ماند؟ آیا دانشجوی حق ندارد از ما پرسد اگر واقعاً این فضایل به همان نحو که تدریس می‌کنید مورد درخواست و سفارش دین است، پس چرا این افراد متدین بدان پایبند نیستند و خلاف آنچه را که شما تدریس می‌کنید عمل می‌کنند؟ آیا واقعاً در امثال این‌گونه موارد جای توجیه برای دانشجوی باقی می‌ماند؟ و یا فکر می‌کنیم اگر هم ما خواستیم توجیه کنیم، دانشجوی به راحتی قانع می‌شود؟ اینجاست که تناقض آشکار میان حرف و عمل به یک بحران و مسأله مبدل می‌شود و آن اعتمادی را که سرمایهٔ اصلی در آموزشهای دینی است از میان برمی‌دارد و در نتیجه آموزش معارف، دین را کم‌رونق و بی‌اثر می‌سازد. چرا که به گفتهٔ یکی از صاحب‌نظران «استقبال دانشجویان از دروس معارف بی‌ارتباط با مسائل کلان کشور نیست»^۱ و شاید به تعبیر دقیق‌تر و بهتر می‌توان گفت: استقبال دانشجویان از دروس معارف، دقیقاً با مسائل کلان کشور در ارتباط

است. آنها که فضای بغایت عرفانی و معنوی اوایل انقلاب، و جو بی‌نهایت روحانی و رحمانی نخستین سالهای پیروزی انقلاب را به خاطر می‌آورند، هرگز فراموش نمی‌کنند که آن فضای الهی مرهون خلوص همهٔ مسؤولان و دست‌اندرکاران نظام بوده است که جز برای رضای خداوند به هیچ چیز دیگری فکر نمی‌کردند. یقیناً امروز هم اگر چنان فضایی در ذهن و زبان کارگزاران و حاکمان پدید آید، ذرهای تردید نخواهد بود که همان جو معنوی و روحانی دوباره احیا خواهد شد.

دانشجو جزئی از جامعه است و از قضا، جزء روشن و تیزبین جامعه است. طبیعی است که صلاح و فساد اجتماع در آن تأثیرگذار خواهد بود. اگر واقعاً مسؤولان و سیاستگذاران می‌خواهند این دروس ثمربخش و تحول‌آفرین باشد، باید در وهلهٔ اول و پیش از هر چیز در عملکردها و رفتارهای فردی و اجتماعی خود تجدید نظر کنند. امری که علاوه بر امام راحل^(ره)، رهبر فرزانهٔ انقلاب هم بارها و بارها در دیدار با کارگزاران نظام بدان توصیه و تأکید فرمودند و جالب این است که یک نکتهٔ مشترک بسیار قابل تأمل و فوق‌العاده حایز اهمیت در بیانات این هر دو بزرگوار، در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام به چشم می‌خورد که جسا دارد در همایش‌های متعدد

و میزگردهای مختلف به تبیین و تشریح آن اقدام شود. آن نقطهٔ مشترک این است که هرگاه مدیران طراز اول مملکت به ملاقات این بزرگان رفته یا می‌روند، یک ادبیات خاصی به کار گرفته می‌شود و سفارشهای اکید آنان به مسؤولان این است که باتقوا باشید، اختلاف نداشته باشید، در پی کسب قدرت نباشید، دنیا شما را نفریبد، ثروت‌اندوزی و مال‌پرستی شما را از خدمت به مردم باز ندارد، دنیاطلبی و مقام‌دوستی شما را از یاد خدا و آخرت غافل نسازد، مردم ولی نعمت شما هستند، خدمت به آنها را هرگز فراموش نکنید ... گویا خطرات فراوانی که در کمین کارگزاران است موجب دل‌نگرانی امام و رهبری بوده و هست که در هر فرصت و مناسبتی، چه به صورت گفتاری و چه به شکل نوشتاری، آنها را گوشزد می‌کرده‌اند. در حالی که وقتی افراد عادی، به‌ویژه قشر جوان به ملاقاتشان می‌روند، لحن کلام و ادبیات به کار گرفته شده به گونه‌ای دیگر است و صد و هشتاد درجه با ادبیات مورد استفاده برای کارگزاران تفاوت دارد. این اختلاف در دو نوع ادبیات به کار گرفته شده جز این نیست که مسؤولان بیش از هر کس و پیش از سایر افراد باید به لوازم ایمان عمل کنند و عملاً معرف اسلام باشند. نمی‌شود به احکام مقدس و نورانی اسلام بی‌توجه بود و بدان عمل نکرد، ولی از جامعه و به‌ویژه نسل جوان دانشجوی انتظار داشت دستورات دین را مو به مو اجرا کند. اتفاقاً در چنین محیطی قضیه دقیقاً برعکس خواهد شد و حتی ممکن است افراد مستدین

۱- معارف، نشریهٔ مجمع گروه‌های معارف اسلامی دانشگاهها، ش ۴۲، بهمن ۷۹، ص ۵.



نباید انتظار داشت

دانشجو در کلاس اخلاق

اسلامی مطالبی بشنود

و در جامعه خلاف آن را

مشاهده کند، اما بدون توجه

به رفتار دیگران، فقط

به آموختن بسنده کند.

جمع قابل توجهی از دانشجویان رشته‌های فنی و پزشکی، دانشگاه را رها کرده به سوی حوزه‌های علمیه به‌ویژه حوزه علمیه قم روی آوردند تا از فضای مناسب پدیدآمده، حداکثر استفاده را برده، از معارف دین در حد اعلا بهره‌مند شوند که بسیاری از آنان امروزه در زمره فرزندان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه به حساب می‌آیند.

اگرچه قابل پیش‌بینی بود که این رویکرد مبارک نمی‌تواند به صورت یک روند رو به رشد، سالها ادامه داشته باشد، اما یکی از عوامل مهم و اساسی که به تدریج موجب کم‌رونق شدن این تمایلات و گرایشها گردید و نه تنها در این مورد، بلکه در سطح جامعه نیز یک نوع کم‌اشتهایی به معارف دینی پدید آورد، به عقیده نگارنده آشتگی بازار تعلیم حقایق دینی و ذوقی و سلیقه‌ای عمل کردن متولیان امور دینی بوده است. امری که با تأسف فراوان هنوز هم پس از گذشت بیش از دو دهه از پیروزی انقلاب همچنان به شکلهای مختلف بروز و خودنمایی می‌کند. صدا و سیما از یک طرف به آموزش معارف دین می‌پردازد، روزنامه‌ها و مسجلات به شکلی دیگر آموزش معارف را پی می‌گیرند، دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی به سلیقه خود برای معارف برنامه‌ریزی می‌کنند، آموزش و پرورش بر مبنای نیازهای خود به تعلیم آموزه‌های دینی می‌پردازند و... باید بر این حجم عظیم، آموزشهای ادارات و مؤسسه‌های دولتی - اعم از نظامی و غیرنظامی - را افزود که در بدو استخدام و یا در حین استخدام تحت عناوینی

مسؤولان و مدیریت‌های مملکتی به اندیشه دینی ضروری است.^۳ بی‌تردید اگر جز این باشد و جز این بیندیشیم یا خود را فریب داده‌ایم و یا جامعه و جوان را نشناخته‌ایم که در هر دو صورت قطعاً از صراط هدایت دور افتاده‌ایم.

۵- آشتگی و ناسامانی

در آموزش معارف

کسانی که دوران ستمشاهی را به‌خاطر دارند، لایذ فراموش نکرده‌اند که اگر قرار بود یک سخنران مذهبی از شهرهایی نظیر قم، مشهد یا تهران برای سخنرانی به یکی از شهرستانها بیاید، در بسیاری موارد نیروهای مذهبی کیلومترها و حتی فرسنگها طی طریق می‌کردند تا در جلسه سخنرانی یا مجلس درس و بحث وی حضور یابند و از معارف دین بهره‌مند شوند. این روحیه حتی در ماههای نخستین پیروزی انقلاب اسلامی هم وجود داشت و اگر چه گروهی از فعالان مذهبی به حکم انجام وظیفه به سوی مناصب حکومتی سوق داده شدند، اما گروهی دیگر به کسب معارف اسلامی همت گماشتند و با استفاده از فرصت به‌دست آمده و فضای معنوی که در جامعه پدید آمد به سمت مراکز آموزش دینی به‌ویژه حوزه‌های علمیه روی آوردند. کار این اشتیاق حتی در جمع دانشگاهیان آنچنان بالا گرفت که

و دیندار هم بلغزند و با مشاهده چنین تعارضی دچار تزلزل و سستی در اعتقاد شوند. این خطری است عظیم و مسأله‌ای است بس بزرگ و فراگیر که کمترین بی‌توجهی به آن عوارض بسیار وخیم و ناخوشایندی را در پی خواهد داشت. امید است هشدارهای دلسوزانه صاحب‌نظران، ما را از خواب غفلت و فراموشی بیدار سازد و با تغییر رفتار اجتماعی خود، زمینه بازگشت نسل جوان امروز را به سوی معنویت و دین و ایمان بیش از پیش مهیا سازیم و ناچار نباشیم برای ضعف ایمان پاره‌ای از جوانان یک توجیه عارفانه! پیدا کرده و چنین بگوییم: «نمی‌توانیم بگوییم ایمان دانشجویان ضعیف شده است، چه بسا تجلی ایمان در رفتار آنان به گونه‌های دیگری شده است. اگر قول عرفا را بپذیریم که ایمان یعنی جذب نسبت به خدا، آیا ممکن نیست بگوییم که جذب نسبت به خدا و روح معنویت در جوانان ما بیشتر شده باشد، ولی شاخص‌های رفتاری آنها با فقه ماکمتر هماهنگ باشد؟^۲ آیا واقعاً می‌توان چنین توجیهی را مقبول و معقول دانست؟ اگر واقعاً هم چنین باشد، آیا توجیه فقهی یا کلامی برای آن وجود دارد؟ خوب است که این بحث را با سخن یکی از مدیران گروههای معارف اسلامی به پایان بریم که در این باره می‌گوید: «اندیشه دینی صرفاً در حوزه اخلاق به یک مجموعه اعتقادات منحصر و خلاصه نمی‌شود، بلکه اگر دین را به معنای عام و جامعه‌شمولانه‌اش در نظر بگیریم، یکی از حوزه‌هایی که دین می‌تواند حضور مؤثر داشته باشد، در صحنه‌های اجتماعی و در مسؤولیت‌های مملکتی است و برای رسیدن به این جایگاه، اولاً تبیین اندیشه دینی در این بحث لازم است، ثانیاً پایبندی خود

۲- همان، ش ۳۸، شهریور ۷۹، ص ۷.

۳- همان، ش ۴۱، ص ۱۰.

نظیر بازآموزی یا آموزش ضمن خدمت، کارمندان خود را موظف به گذراندن دوره‌هایی از معارف دینی می‌کنند و در کنار همه اینها، باید از آموزشهای سنتی نام برد که تقریباً در تمامی ایام سال و به خصوص در ماههای محرم و صفر و رمضان و شعبان جریان دارد و در تکایا و مساجد به تعلیم آموزشهای دینی می‌پردازد و در همین ایام و ماهها هم گرایش رادیو و تلویزیون به تولید و پخش برنامه‌های مذهبی به صورت مصاحبه یا سخنرانی بیشتر می‌شود.

این در حالی است که هر یک از این مجموعه‌ها بر اساس سلیقه و برداشت خود به القای معارف اسلامی مشغول است که در بسیاری موارد به هیچ وجه کارشناسانه و حساب شده نیست، بلکه بیشتر بر اساس تکالیف شرعی و احساسات دینی انجام می‌پذیرد و هیچ نهاد یا مؤسسه خاصی نظارتی بر این تعالیم ندارد، در حالی که در برخی کشورهای اسلامی تمام این امور زیر نظر وزارت معارف یا وزارت اوقاف یا شئون امر به معروف و نهی از منکر یا عناوینی مشابه آن قرار دارد، یعنی تا سطح یک وزارتخانه - ولو ظاهری و صوری - برای معارف دین جایگاه باز کرده‌اند - بگذریم از اینکه در کشور ما حتی اگر قرار باشد چنین وزارتخانه‌ای هم تأسیس شود آنچنان شایه جناحی و گروهی عمل کردن در آنها قوت دارد که به جای رسیدن به یک هدف مطلوب، شاید تا حدودی جامعه را از آن هدف متوسط و معقول هم دور سازد - به هر صورت، این نابسامانی و آشفتگی در بازار آموزشهای دینی موجب می‌شود که وقتی دانشجو وارد محیط دانشگاه می‌شود برای شرکت در کلاسهای معارف یک احساس بی‌نیازی به وی دست دهد و به‌ویژه برای دروسی نظیر

تاریخ اسلام و اخلاق اسلامی، یا تمایل چندانی نشان ندهد و یا احساس کند مثلاً مطالب معارف ۲ را پیش از این هم در دوره دبیرستان خوانده است. این احساس اگر چه ممکن است کاذب باشد و او واقعاً نداند که نمی‌داند، یعنی ناخواسته، در جهل مرکب باشد؛ ولی آنچه در این کلاسها آموزش داده می‌شود - بجز مسأله تضادی که با عمل، بعضاً مشاهده می‌شود - در پاره‌ای موارد آنچنان جذاب و پربار نیست که او را به احساس کاذبش رهنمون سازد و از اشتباه بیرون آورد، بلکه شاید همان احساس اولیه‌اش تشدید هم شود، حتی ممکن است کار از این هم فزاینده تر باشد و او یک احساس سیری و اشباع کامل نسبت به مسائل دینی پیدا کرده باشد و در نتیجه تمایل چندانی به فراگیری این امور نشان ندهد. مسأله سیری و به حد اشباع رسیدن، موضوع کم‌اهمیت و ساده‌ای نیست که به آسانی بتوان از کنار آن گذشت. در پزشکی - و صد البته به تجربه شخصی - ثابت شده است که فیزیولوژی بدن انسان به گونه‌ای است که با خوردن مقداری غذا سیر می‌شود و پس از آن اگر وی را بر سر بهترین و رنگین‌ترین و شاهانه‌ترین سفره‌ها هم بنشانند و با اجبار از وی بخواهند که از آن غذاها تناول کند هرگز قادر به انجام آن نخواهد بود و اگر به زور هم مقداری غذا به او خورانده شود، معده‌اش قدرت جذب آن را ندارد به صورت استفراغ آنها را پس خواهد فرستاد. روان‌شناسان و متخصصان علوم تربیتی نیز با بهره‌گیری از این دستاورد پزشکی بر این نکته سخت اصرار می‌ورزند که روح آدمی نیز همانند جسم وی دارای اشتها و بی‌اشتهایی و تمایل و بی‌میلی است. همان‌گونه که جسم به چیزی تمایل دارد و بعد از آن سیر می‌شود، روح آدمی هم پس از علاقه‌مندی به

چیزی به تدریج به حد اشباع و سیری می‌رسد و پس از آن، اگر خواستی مجدداً روح را تغذیه کنی واکنش نشان می‌دهد و با بی‌میلی بدان می‌نگرد. این واقعیتی است که در متون دینی ما هم به وفور یافت می‌شود. در روایتی آمده است: «ان للقلوب اقبالاً و ادباراً فاذا اقبل فعلیکم بالنوافل و اذا دبر فعلیکم بالفرائض» یعنی دل‌ها قبض و بسط دارند اگر جان و روح در حالت انساط و بهجت بود و نیاز به عبادت داشت، علاوه بر فرائض و واجبات به مستحبات نیز پردازید، اما اگر در حالت قبض و گرفتگی و سیری بود فقط به واجبات بسنده کنید. این یک اصل اساسی در روان‌شناسی دینی است که اگر بدون توجه به آن، صرفاً به جنبه‌های آموزش و تعلیم پرداخته شود، نه تنها نتایج ثمربخشی به بار نخواهد آورد، بلکه به شدت زیانبار و خطرآفرین هم خواهد شد.

البته جای خوشبختی است که بسیاری از متولیان معارف اسلامی دانشگاهها خود به این امر واقف و معترف‌اند و برخی مصاحبه‌ها و نظرخواهی‌هایی که در نشریه معارف از متخصصان علوم تربیتی و روان‌شناسی شده اختصاص به بررسی همین موضوع داشته است که نمونه آن را می‌توان در شماره‌های سال ۷۸ نشریه از جمله در مصاحبه با دکتر خسرو باقری به خوبی مشاهده کرد. اگر بذل و بخشش در همه موارد و مواقع خوب و پسندیده باشد، لااقل در آموزش معارف باید کمی محتاط بود و اگر در آن کمی صرفه‌جویی بشود و با حساب و کتاب بدان اقدام شود قطعاً خوبتر و پسندیده‌تر است.

باید معارف دین در حد نیاز جامعه، آن هم به صورت کارشناسی شده و براساس نیازمندیهای طیف‌های مختلف جامعه و با استفاده از شیوه‌های جدید



تبلیغاتی و ارتباطی انجام پذیرد تا جاذبه ایجاد شود و تمایل و رغبت جامعه را به سمت این معارف در پی داشته باشد. با تأسف باید گفت ما در این بخش هرگز به قانون عرضه و تقاضا عمل نکردیم و این قاعدهٔ اصیل اقتصادی را در آموزشهای معارف دین نادیده انگاشتیم و اگرچه به قصد ثابت نگه داشتن قیمت‌ها در مباحث تجارت و بازار عرضه را کم نمودیم؛ ولی در امور معنوی و فکری بسیار کریمانه! بذل و بخشش کردیم و بیش از نیاز و ظرفیت جامعه به عرضهٔ آموزشهای دینی پرداختیم. این تفکر که گروهی وظیفهٔ خود را در سخن گفتن از دین خلاصه کنند و توجهی به پذیرش عمومی نداشته باشند، قطعاً مردود و غیرقابل قبول و مربوط به دورهٔ پیش از پیروزی انقلاب اسلامی است. در دورهٔ حاضر این تفکر باید نهادینه شود و با طرح و برنامهٔ حساب شده اعمال گردد. در غیر این صورت نتیجهٔ همان خواهد شد که امروزه شاهد آن هستیم و همگان از اینکه چرا اقبال عمومی به فراگیری آموزه‌های دینی کم شده است گله‌مند و دل‌نگران‌اند. بی‌تردید بخشی از این رویگردانی به شیوهٔ بیان دینی ما برمی‌گردد که در راه تبلیغ دین، همین که میدان را باز دیدیم و مانع و حاجبی سر راه خود مشاهده نکردیم، هر آنچه را که در نظرمان خوب و پسندیده آمد بر زبان جاری ساختیم. به‌عنوان مثال به یک نمونه از این بدآموزی دینی اشاره می‌کنم و این بحث را به پایان می‌برم. اینکه در روایات آمده است: «لا حیاء فی الدین» امری است صحیح و درست. اینکه بسیاری از مردم به‌ویژه در مناطق محروم، بخشی از مسائل احکام، از جمله احکام مربوط به غسل را نمی‌دانند هم امری است بجا. اینکه وظیفهٔ ما آموزش مسائل احکام دین به مردم است اصلی است خدشه‌ناپذیر و

غیر قابل انکار. حتی اینکه در رادیوی رسمی جمهوری اسلامی ایران پیش از اذان ظهر که غالباً افراد خانواده در کنار هم نشسته‌اند، به بیان مسائل شرعی بپردازیم هم امری است مقبول و پذیرفتنی. اما آیا واقعاً با این توجیحات می‌توان هر مسألهٔ شرعی را در رادیو و تلویزیون برای خانواده‌های ایرانی که به شرم و حیا و آزر در جهان مشهور هستند بیان کرد؟ آیا واقعاً مجاز هستیم که با همین توجیحات بسیاری از مسائل ریز مربوط به احکامی نظیر غسل جنابت، حیض و نفاس و غیره را از رادیوی رسمی نظام پخش کنیم؟ آیا فکر نکردیم بر سر سفره‌ای که رادیو روشن است و پدر و مادر خانواده به همراه دختر و پسر بالغ و نابالغ این سخنان را می‌شنوند چه حال و وضعی پدید خواهد آمد؟ آیا این گونه اقدامها در زمرهٔ آموزشهای غیر کارشناسانه نیست؟ بنابراین به جای آنکه همهٔ مشکلات را در خارج از حیطهٔ خود بینیم، جا دارد سری هم به خود بزنیم و در این امر اندیشه کنیم که ما تا چه حد سعی کردیم تعالیم درستی تحویل جامعه دهیم که اکنون وضعیت به این صورت درآمده است. این واقعیت تلخ و تأسف‌بار یکی از نکات کلیدی و محوری است که حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) در موارد بسیار و از جمله در همان ماههای نخستین پیروزی انقلاب آن را گوشزد کردند و نسبت بدان هشدار دادند. ایشان در تاریخ ۵۸/۶/۱۶ در جمع علما و روحانیان آذربایجان در این مورد چنین فرمودند: «منبرهایمان هم آشفته است. محراب‌هایمان هم آشفته است (عرض کردم چون خودمانی هستیم باید بگوییم) مجامع علمی‌مان هم آشفته است.»^۴ امید است این هشدارها سازنده و راهگشا باشد.

آنچه را که در این پنج مورد به

اجمال اشاره کردیم باید مهمترین مشکلات گروههای معارف - لااقل به اعتقاد نگارنده - دانست که می‌توان در یک طرح درازمدت به راه حل‌های مناسبی برای هر کدام دست یافت. اکنون طرح مشکلات را در همین جا خاتمه می‌دهیم و مختصری هم دربارهٔ طرحهای پیشنهادی سخن می‌گوییم:

ب- راه حل‌ها و پیشنهادها

حق اینست که بسیاری از صاحب‌نظران باصلاحیت، راههای درمان و علاج این معضل را بارها یادآور شده‌اند که با استفاده از آن نظریات و بهره‌گیری از تجارب شخصی موارد زیر به‌عنوان راه‌حل‌های پیشنهادی ارائه می‌شود:

۱- در همایش مدیران گروههای معارف اسلامی در سال ۷۷ در مشهد مقدس، از طرف معاونت محترم اساتید، طرحی برای این دروس پیشنهاد شده بود که ظاهراً تمایل و علاقهٔ آن معاونت به اجرای این طرح را هم در پی داشت و علی‌الظاهر، طرحی بود که مدت‌ها روی آن کار شده بود، اما متأسفانه این طرح به دلایل و انگیزه‌هایی مورد تصویب شورای مدیران گروههای معارف اسلامی قرار نگرفت و تا آنجا که نگارنده در جریان است دیگر صحبتی از آن در میان نیست. طرح مذکور بر این اساس پایه‌ریزی شده بود که با حفظ سقف واحدهای موجود دروس معارف، یعنی همان ۱۲ یا ۱۴ واحد، این دروس از حالت اجباری کنونی که در قالب ۶ یا ۸ درس ارائه می‌گردد خارج شود و دروس دیگری نظیر آشنایی با علوم قرآنی، آشنایی با نهج‌البلاغه، آشنایی با صحیفهٔ سجاده و... بدان افزوده شود و دانشجو اگرچه از یک‌سو ملزم به

۴- صحیفهٔ نور، ۵۲/۹.

گذراندن این سقف است؛ ولی در عین حال حق انتخاب هم به طور کامل از وی سلب نشده و تا حدودی حق انتخاب برایش محفوظ می ماند و می تواند دروس دلخواه و مورد علاقه خود را از میان این دروس اختیار کند. البته تردیدی نیست که چنین طرحی در مراحل ابتدایی با مشکلات متعددی مواجه می شود، به خصوص با حجم بسیار بالای دروس معارف و کافی نبودن یا در اختیار نداشتن استادان لازم برای هر یک از این دروس که قاعدتاً باید صاحب صلاحیت هم باشند و شاید احتمالاً همین عامل هم یکی از علتهای مهم تصویب نشدن این طرح بوده است؛ اما به اعتقاد نگارنده، یکی از بهترین طرق خارج ساختن دروس معارف از بن بست کنونی اجرای همین طرح می تواند باشد. بدون شک، هر طرح و برنامه ای در آغاز با مشکلاتی مواجه است؛ اما اگر طرح واقعاً کارشناسی شده باشد و بر اساس ذوق و سلیقه افراد شکل نگرفته باشد و یا احساس وظیفه و تکلیف شرعی باعث پیدایش آن نشده باشد، حتی اگر در مراحل اجرا با مشکلاتی مواجه شود، می توان امیدوار بود که در درازمدت به توفیق نسبی دست پیدا کند.

از این رو، نگارنده پیشنهاد می کند حال که این طرح برای اجرا در کل دانشگاهها مورد تأیید قرار نگرفت به مصداق «مالایدرک کله، لایترک کله» نباید به طور کلی از آن صرف نظر کرد و بهتر است معاونت محترم اساتید آن را به صورت یک طرح آزمایشی در برخی دانشگاههای بزرگ در مراکز استانها و شهرهای بزرگ که امکانات علمی و تجهیزاتی بیشتری دارند به اجرا درآورد و در صورتی که آن را موفق دید به تدریج تعمیم و گسترش دهد و در صورت عدم توفیق هم چیزی را از دست نخواهد داد. به هر صورت مبنای

این طرح حفظ سقف واحدها و افزایش تعداد درسهاست که همزمان، اجبار همراه با اختیار را در دل خود مستتر دارد. البته در همان همایش پس از تصویب نشدن این طرح، موضوع دیگری مطرح شد مبنی بر اینکه در کنار حفظ سقف واحدها به کثرت منابع و مآخذ برای هر درس روی آورده شود و برای هر درس فقط یک کتاب معرفی نشود که سالیان متمادی دانشجویان موظف به خواندن همان یک کتاب باشند که این هم در جای

باید معارف دین در حد نیاز جامعه، آن هم به صورت کارشناسی شده و براساس نیازمندیهای طیفهای مختلف جامعه و با استفاده از شیوههای جدید تبلیغاتی و ارتباطی انجام پذیرد تا جاذبه ایجاد شود و تمایل و رغبت جامعه را به سمت این معارف در پی داشته باشد.

خود می تواند مفید باشد ولی بعید به نظر می رسد بتواند پاسخگوی مشکلات متعدد این دروس باشد. ۲- بی تردید کسانی که در آغاز پیروزی انقلاب و با هدف آشنایی نسل انقلابی با معارف عمیق اسلام به تأسیس نهادهای آموزش و پرورش به نام امور تربیتی اقدام نمودند و در دانشگاهها ضرورت تدریس معارف اسلامی را یادآور شدند، دارای هدفی مقدس و انگیزه های الهی بودند که در جای خود درخور تمجید و تحسین است. اما چنانکه پیش از این هم اشاره شد، مقدس بودن اهداف، یک مطلب است

و اتخاذ شیوهها و روشهای درست و متناسب برای رسیدن به آن اهداف، مطلبی دیگر. بر این اساس، هرگز نمی توان و نباید حذف برخی دروس نظیر منطق، عربی، زیست شناسی و غیره را که سالها، بسیاری از دانشجویان موظف به گذراندن آنها بودند، اما به تدریج ضرورت گذراندن آنها مورد پرسش قرار گرفت و سرانجام حذف شدند، با دید غیرمسئولانه نگاه کرد و نباید کسانی را که دستور حذف آنها را دادند مورد مؤاخذه و سرزنش قرار داد، یا آنها را افراد ناآگاه و غیر مسؤول تلقی نمود که بی جهت و بدون کار کارشناسی دستور حذف آنها را دادند. شاید ذکر نمونه ملموس و عینی دیگری برای توضیح نکته مورد نظر خالی از فایده نباشد.

در آغاز انقلاب و در دوران ریاست جمهوری شهید بزرگوار مرحوم رجایی، به منظور گسترش فرهنگ نماز و نمازخوانی و احیاناً تحت تأثیر جو حاکم بر بعضی از کشورهای اسلامی نظیر عربستان در مورد نماز، بخشنامه ای از طرف ایشان به کلیه ادارات صادر گردید مبنی بر اینکه هنگام اذان ظهر، همگان موظف اند با تعطیلی موقت کار به اقامه فریضه ظهر و عصر اقدام نمایند. روزهای اول، این طرح با پذیرش کامل به اجرا درآمد و صد البته اگر این هدف مقدس همچنان با سلامت کامل به اجرا درمی آمد، علاوه بر اینکه یکی از اهداف بلند جمهوری اسلامی تحقق پیدا می کرد، به طور قطع می توانست جلو انحرافات زیادی را که بعداً دامنگیر گروهی شد سد کند. اما همان گونه که همگان شاهد بودیم، وقتی این هدف مقدس به شدت مورد سوءاستفاده برخی افراد غیرمسؤول قرار گرفت و به بهانه اقامه نماز، کارهای مردم را کد و معطل ماند، و صفهای طولی در همه



بعید است که دانشجو با گذراندن مثلاً دو واحد درس متون اسلامی آن هم به شکلها و صورت‌های مختلف که بر اساس سلیقه‌ها و آموخته‌های استاد پایه‌ریزی می‌شود و بعضاً با بیان قواعد سخت و دشوار عربی از سوی برخی استادان همراه است - که می‌خواهند از این طریق جایگاهی برای خویش دست و پا کنند - توقع و انتظار داشت که مثلاً دانشجوی رشته پزشکی یا فنی و مهندسی چیزی از قواعد زبان عربی یاد بگیرد و یا حتی از متون قرآنی و حدیثی چیزهایی در ذهنش باقی بماند. در حالی که اگر دو یا چند واحد درس قرآن‌شناسی یا حدیث‌شناسی را در طی تحصیلات دانشگاهی بگذرانند، به‌طور قطع تمایل به قرآن و سنت در بخش عظیمی از آنان به فعلیت خواهد رسید یا لااقل از دو رکن اساسی دین خود اطلاعات - ولو پراکنده‌ای - کسب کرده‌اند.

به‌طور خلاصه باید گفت: آنچه در این پیشنهاد مد نظر است این حقیقت است که اگر پیشنهاد اول که مورد حمایت معاونت محترم اساتید بوده است مورد قبول و پسند واقع نمی‌شود، راه‌حل دوم یعنی تقلیل و تغییر دروس معارف مورد بررسی قرار گیرد و با تعیین سرفصل‌های جدید در کالبد این دروس حیات مجددی دمیده شود. پیشاپیش روشن است که اجرای این پیشنهاد امر ساده‌ای نیست و با مقاومت‌های فراوان و شاید با تهمت‌هایی نیز روبه‌رو خواهد شد، و حتی طرح آن هم از قبل محکوم به شکست است. طبیعی است اولین مقاومت‌ها از سوی کسانی خواهد بود که از قبل دروس معارف منافی برای خود در نظر گرفته‌اند و با تقلیل و تغییر آن تا حدودی این منافع را از دست‌رفته می‌بینند. ولی اگر به عاقبت و منافع چنین اقدامی با دقت و ژرف‌بینی

است به جای شش یا هشت درس فعلی معارف، فقط به نصف آن اکتفا شود و برای همین نیمه باقی‌مانده هم دروسی نظیر آشنایی با تاریخ و علوم قرآن، آشنایی با تاریخ و علوم حدیث و سیری در نهج‌البلاغه در نظر گرفته شود که ارکان اساسی دین را تشکیل می‌دهند. اینها دروسی است که دانشجو نه در مراحل پیش از دانشگاه به شکل گسترده با آنها در ارتباط است تا احساس بی‌نیازی نسبت بدانها داشته باشد و نه به شکل تخصصی در سطح

**در برخی کشورهای اسلامی
تمام امور مربوط به
آموزش معارف زیر نظر
وزارت معارف یا وزارت
اوقاف یا شوون امر به‌معروف
و نهی از منکر یا عناوینی
مشابه آن قرار دارد،
یعنی تا سطح یک وزارتخانه
برای معارف دین جایگاه
باز کرده‌اند.**

جامعه مطرح است که تصور کند از آنها اطلاع و آگاهی دارد. بغیر از بخش اندکی از دانشجویان رشته الهیات، تقریباً تمامی رشته‌ها با این دروس یا به کلی بیگانه‌اند و یا کمتر در ارتباط هستند. از این رو، به‌خوبی می‌تواند برای آنان جاذبه هم داشته باشد. دانشجوی امروز ما چیزهایی را از تاریخ اسلام یا اخلاق اسلامی یا... در مراحل پیش از دانشگاه خوانده است و یا در مساجد و تکایا شنیده است، اما بسیار بعید است که از علوم قرآن و حدیث با فروع و شاخه‌های مختلفی که دارند چیزهایی شنیده یا خوانده باشد. بسیار

ادارات به هنگام اذان ظهر پدید می‌آید و فشار روحی شدیدی برای ارباب رجوع پیش می‌آید که نکند کار من ناتمام بماند و متصدیان برای نماز محل کار را ترک کنند - که البته در بسیاری موارد به جای نماز به صرف چای و ناهار و یا استراحت می‌پرداختند - آن بزرگوار با شجاعت تمام و با شجاعت یک مؤمن واقعی بخشنامه دیگری صادر فرمود و دستور لغو بخشنامه اولی را داد و اجرای امری مقدس را که می‌رفت با اتخاذ شیوه‌های نامناسب به یک بحران اجتماعی مبدل شود گرفت.

نگارنده هرگز درصدد آن نیست که با ذکر این دو نمونه دوباره آن نغمه نامبارک را ساز کند که در آغاز دهه هفتاد، گروهی خواستار شدند تا دروس معارف به‌طور کلی از صحنه دانشگاه حذف شود. حاشا و کلا. بلکه می‌خواهد بر این نکته تأکید ورزد که صدور هرگونه دستورالعمل برای مسائل دینی، پیش از همه نیازمند یک عزم ملی و اراده جمعی و محتاج به یک طرح و برنامه‌ریزی قبلی است. ضمن آنکه اگر در هر مرحله‌ای به این باور رسیدیم که باید در آنچه تاکنون انجام گرفته یک بازنگری جدی صورت پذیرد و نقاط ضعف بیان گردد، باید با جرأت و جسارت لازم بدین کار تن داد تا مانع بروز خسارت‌های بیشتر گردد. نگارنده به تجربه شخصی به این باور رسیده است که برخی از دروس معارف نظیر تاریخ اسلام واقعاً تکراری و تا حدودی خسته‌کننده و برخی دیگر نظیر متون اسلامی واقعاً غیر ضروری و غیر لازم است. البته مقیاس داوری و قضاوت ما آن چیزی است که در صحنه عمل آشکار شده است، نه آن طرح آرمانی و ایده‌آلی که در اذهان و عالم فکر و نظر عنوان می‌شود. از این رو، به اعتقاد بنده بهتر



برای دانشجوی امروز، این پرسش به طور جدی مطرح است و به واقع می‌خواهد بدانند و این نکته را بارها مطرح ساخته است که هدف از تدریس این دروس چیست و چرا مسؤولان آموزش عالی کشور این همه اصرار برای تدریس آن دارند؟ و اگر این دروس جایگاهی برجسته و ممتاز دارد، پس چرا برخی از افراد که اطلاعات فراوان و قابل توجهی از این معارف دارند - اعم از اینکه استاد این دروس باشند یا نباشند - به لوازم این اطلاعات و آگاهیها عمل نمی‌کنند و بدان پایبند نیستند؟

نگردید؟ آیا از سال ۷۵ سرفصل جدیدی با دروس و عناوین جدید برای رشته‌های مختلف الهیات تدوین و معرفی نشد؟ و آیا سقف واحدهای دانشجویان دوره کارشناسی - و مشخصاً گروه الهیات که بنده اطلاع دارم - از حدود یکصد و چهل و پنج واحد تا پیش از سال ۷۵ به حدود یکصد و سی و پنج واحد از آن تاریخ به بعد تقلیل نیافت؟ بنابراین تغییر و تبدیل واحدهای درسی دانشگاهی یا تقلیل و تکثیر آن امری خلاف قاعده و خلاف عقل و منطوق و عرف نیست که جای نگرانی یا ابهام باشد. اگر واقعاً این زمینه وجود دارد که دروس معارف از دوازده واحد کنونی به بیش از این مقدار افزایش یابد، البته تردیدی نیست که باید چنین کرد و هیچ کس را یارای مخالفت با آن نیست. اما اگر وضعیت به گونه‌ای است که بخشی از آن در گفتمان صاحب‌نظران و یا در نشریات مربوط به این دروس می‌آید، پس باید به این باور رسید که چنین زمینه‌ای فراهم نیست و باید طرحی دیگر افکند. زیرا حداقل مطلب این است که هر صاحب‌نظری حق دارد بپرسد عدد دوازده یا چهارده واحد درسی که برای معارف در نظر گرفته شده است بر اساس کدام معیار غیر قابل تغییر و بر مبنای کدام دلیل عقلی و نقلی صد در صد الزامی است؟

یافت. این آن چیزی است که به ذهن بنده می‌رسد و خدا هم ناظر و شاهد است که فقط به منظور خیراندیشی و خیرخواهی است. به علاوه نباید این پیشنهاد را از سر عجز و ناتوانی در ارائه راه حل معقول و منطقی ارزیابی کرد و یا نگارنده را به طرفداری از این تز متهم کرد که چون از حل مسأله در مانده است ترجیح می‌دهد صورت مسأله را به کلی پاک نماید. هرگز! جامعه و نیازهای آن هر روزه در حال تغییر و تحول است و انسان نیز موجودی است کمال‌جو و در پی کسب تجارب و آگاهیهای بیشتر. امروز تصمیمی می‌گیرد و فردا که به نقاط ضعف و قوت آن پی می‌برد تصمیم خویش را عوض می‌کند یا به کلی تغییر می‌دهد. این واقعیتی است که در سرتاسر تاریخ انسان وجود داشته است و در همین زمان حاضر هم در محیط‌های دانشگاهی و مؤسسات آموزشی دایر و رایج است. آیا از ابتدای انقلاب تاکنون کتابهای درسی مدارس حتی کتابهای دینی بارها و بارها (و شاید در هر سال) تغییر نیافت؟ آیا در رشته‌های مختلف دانشگاهی اعم از پزشکی، فنی و مهندسی یا علوم انسانی درسها، سرفصلها، عناوین، منابع و غیره تغییر نکرد؟ آیا در همین رشته الهیات برخی درسها نظیر تجوید قرآن حذف

نگریسته شود، هیچ کس تردید نخواهد داشت که این اقدام می‌تواند به صلاح معارف اسلامی تمام شود؛ زیرا حداقل منفعت آنی و یکی از مهمترین آثار مثبت آن این است که با تقلیل این دروس، استادان شایسته و صاحب صلاحیت باقی می‌مانند و اگر کسانی از عهده تدریس بر نمی‌آیند خود به خود حذف می‌شوند و به جای توجه و گرایش به سمت جلب استادان و گسترش کمی آن - هر چند که متخصص و شایسته نباشند - به سوی جلب استادان صاحب صلاحیت و کیفیت آن توجه نشان داده می‌شود و در نتیجه این دروس از نظر کیفی ارتقا پیدا می‌کنند. اگر واقعاً معاونت محترم اساتید به چنین باوری برسد با شناختی که از آن مجموعه هست، بسیار بعید است که در عمل با مشکلات عدیده‌ای مواجه شود. شاید گروهی ظاهر بین چنین القا کنند که این طرح در راستای همان طرح حذف کلی دروس معارف است، منتها این بار به شکلی دیگر مطرح می‌شود تا به تدریج به حذف کلی آن بینجامد. واقعیت این است که نه نگارنده در صدد القای چنین شبهه‌ای است و نه این دروس آن اندازه بدون متولی است که با طرح موضوع از جانب یک معلم ساده و فرد گمنامی همچون حقیر بتوان بدین هدف دست



آیا نمی‌توان این سقف را کمتر یا زیادتر نمود؟ و چه اصراری است که این رقم برای همیشه و تا ابد حفظ شود؟ این قلم هرگز اصراری در اثبات رأی خویش ندارد و ابدأ این طرح را به‌عنوان یک طرح جامع نمی‌داند، اما حداقل مطلب این است که می‌توان درباره آن درنگ و تأمل کرد و یا آن را به‌عنوان یک نظر مخالف از نگاه تیزبین خود دور نداشت. و خدای ناکرده نگارنده را که افتخارش خدمتگذاری در همین سنگر است به روشنفکر مآبی و امثال آن متهم نساخت. آیا شایسته است مسؤولانی را که به حذف پاره‌ای دروس نظیر منطق، زیست‌شناسی و عربی اقسام نمودند به بی‌دینی، بی‌دانشی یا بی‌کفایتی متهم ساخت؟ و یا مگر می‌توان شهید بزرگوار مرحوم رجایی را به بی‌نمازی یا بی‌توجهی به فرهنگ نمازخوانی متهم نمود که پس از پی بردن به سوءاستفاده‌ها و مشکلاتی که بخشنامه اول ایشان درباره نماز در پی داشت، دستور لغو آن را صادر کرد؟ آیا این یک دیدگاه تنگ‌نظرانه تلقی نمی‌شود که اگر حرف و سخنی با منافع برخی در

تعارض و تضاد بود، به جای تلاش در جهت رفع مشکل بلافاصله گوینده با انواع اتهامات مواجه شود؟ شک نیست که دروس معارف با اهداف و انگیزه‌های مقدس در زمره دروس دانشگاهی قرار گرفت، اما اینک که به اعتراف همگان با مشکلات جدی روبه‌رو است، پس چه بهتر که با یک بازنگری مجدد در شیوه‌ها و روشهای ارائه آن به راه‌حلی منطقی و قابل قبول دست یابیم. اگر سخن بر سر این است که دروس معارف با صرف نظر از نتایج و تبعات مثبت یا منفی آن به هر قیمت ممکن و با صرف هر نوع هزینه‌ای حفظ شود و نباید گروهی که از قبل این دروس به سمت استادی دانشگاه رسیده‌اند، از این عنوان بی‌بهره شوند که طبیعتاً سخن گفتن درباره مشکلات و ارائه راه‌حلهای نه تنها تشریفاتی، بلکه بیهوده و زاید خواهد بود، اما اگر واقعاً بحث بر سر این است که وضعیت این گروه ارتقا یابد و سر و سامان بهتری پیدا کند، در این صورت می‌توان حتی به راه‌حلهای بسیار ابتدایی یا مخالف هم فکر کرد تا به یاری خداوند به وضعیت مطلوب رسید.

۳- پیشنهاد دیگری که به اعتقاد نگارنده یکی از پرثمرترین و مطمئن‌ترین شیوه برای ارتقای کیفیت این دروس می‌تواند باشد و در راه اصلاح شیوه‌های عرضه دروس معارف گام مثبتی تلقی می‌شود، برگزاری میزگردها و همایش‌های فصلی و سالیانه است که با شرکت صاحب‌نظران و متخصصان امر آموزش و به‌ویژه آموزش معارف اسلامی برگزار شود. این همایش‌ها موجب می‌شود که دروس معارف و به‌طور کلی گروه‌های معارف به‌طور جدی فعال شوند و پیوسته در طریق تکامل قرار گیرند. البته این پیشنهاد کشف جدیدی نیست که بنده آن را یافته باشم، بلکه بحمدالله کشور ما حداقل از نظر برگزاری انواع و اقسام همایش‌ها بی‌تردید در ردیف اولین کشورها قرار دارد و کمتر مسأله علمی مربوط به دین و دنیای مردم است که در اطراف آن همایش یا همایش‌هایی برگزار نشده باشد. و طبیعتاً گروه‌های معارف اسلامی هم تاکنون همایش‌های متعدد برگزار کرده‌اند. اما منظور نگارنده از برگزاری همایش در اینجا یک نوع خاص آن است که به نظر



می‌رسد تاکنون انجام نشده باشد و آن همایشی است که برای بررسی وضعیت دروس معارف از آغاز تاکنون و برنامه‌ریزی و سیاستگذاری برای این دروس در آینده باشد. این همایش می‌تواند از سوی نهادهای مسؤول در این زمینه و با دعوت از صاحب‌نظران با صلاحیت، اما غیر ذی‌نفع صورت پذیرد. آری! دعوت از صاحب‌نظرانی که با مشکلات و مسائل گروه معارف و دروس مربوط به آن به‌خوبی آشنا باشند، ولی خود در این زمینه ذی‌نفع نباشند. این همان نکته مهم و اساسی است که غفلت از آن موجب می‌شود حتی در صورت برگزاری همایش، نتایج حاصل از آن چنانکه باید ثمربخش و مطابق با واقع نباشد. زیرا تردیدی نیست که اگر همایشی - هر همایشی و با هر انگیزه‌ای و برای هر مسأله‌ای که باشد - با شرکت افرادی تشکیل شود که تماماً در آن مسأله ذی‌نفع هستند، حتی در ایده‌آل‌ترین و آرمانی‌ترین شرایط هم باز نمی‌توان نتایج به دست آمده را صد در صد مطابق با واقع و بی‌غرض دانست. چگونه می‌توان انتظار داشت جمعی که در وجود و عدم گروه معارف و دروس آن سهم و ذی‌نفع هستند در همایشی شرکت کنند، اما نتیجه به دست آمده دقیقاً مطابق با واقعیت‌های موجود در جامعه و دانشگاه باشد؟ اینجاست که ضرورت نظرخواهی و نظرسنجی از صاحب‌نظران با صلاحیت و دلسوز، اما بدون منفعت شخصی که در جامعه ما کم هم نیستند به‌خوبی خود را نمایان می‌سازد تا در یک جمع کارشناسانه به بررسی عملکرد هفده ساله دروس معارف در یک فضایی آرام و بدون دغدغه و تنش پردازند و به بیان نقاط قوت و ضعف آن بنشینند و نتایج بررسیهای خود را - هر چه باشد - در

دانشجو از ریزترین

**موارد و جزئی‌ترین مسائل
مربوط به زندگی شخصی
استاد گرفته تا بزرگترین
مسائل مربوط به شخصیت
اجتماعی او را زیر
دهها ذره‌بین قرار می‌دهد
و فقط هدف او از این همه
ریزبینی، دریافت این حقیقت
است که آنچه را که
استاد می‌گوید آیا خودش
بدان عامل است یا نه؟**

یک جمع‌بندی کلی به معاونت محترم اساتید یا شورای عالی انقلاب فرهنگی ارائه دهند تا در پرتو این رهنمودها و نتایج حاصل بتوان به برنامه‌ریزی صحیح و منطقی برای این دروس که واقعاً مظلوم واقع شده‌اند، اقدام نمود. تردیدی نیست که در این راستا نباید از مخاطب اصلی این دروس یعنی دانشجویان غافل ماند و باید از نظریات دانشجویان رشته‌های مختلف و در مناطق جغرافیایی مختلف به‌خوبی استفاده کرد و حرفهای دل این قشر عظیم و ارزیابیهای مطابق با واقع آنها را شنید و برای آینده آنها برنامه‌ریزی کرد. ناگفته نماند که نشریه معارف در هر شماره نظر برخی از صاحب‌نظران و بعضی از دانشجویان را منعکس می‌کند و هرچه این نشریه از بدو تأسیس به این طرف آمده است واقع‌بینانه‌تر به قضایا نگریسته است، اما اگر این صاحب‌نظران در یک فرصت مناسب گرد هم آیند و در همایشی علمی به بررسی عملکرد گروه معارف پردازند طبیعتاً می‌تواند مثمر‌تر و پرفایده‌تر باشد. نظر شخصی نگارنده در این زمینه این است که حتی اگر یک یا دو

دوره دانشجویان بدون گذراندن این دروس فارغ‌التحصیل شوند، اما گروهی به ارزیابی عملکردها و ارائه راهکارهای مناسب پردازند و بر اساس همان رهنمودها برخی محققان و اندیشمندان به تدوین کتابهای مورد نیاز برای این دروس اقدام کنند به اسلام و قرآن بیشتر خدمت کرده‌ایم تا وضعیت اسفبار فعلی که دروس معارف در برخی دانشگاهها پیدا کرده است و علی‌رغم تلاشهای فراوان و بی‌وقفه بسیاری از دلسوزان، همچنان با بی‌مهری و کم‌لطفی از هر سو مواجه می‌شود. پدید آمدن مشکل برای این دروس فقط بدین جا ختم نمی‌شود که یک یا چند درس دانشگاهی مورد بی‌توجهی قرار گرفته است، بلکه حیثیت و اعتبار و ریشه و بنیان این دروس و اهداف مقدسی که این درسها برای رسیدن به آن است، مورد خدشه و پرسش واقع می‌شود. اگر بحث آبرو داشتن یا نداشتن یک درس در میان بود شاید کار، چندان دشوار نمی‌نمود، اما آنجا که آبرو و حیثیت اسلام و قرآن به میان می‌آید وظیفه سخت مشکل و بغایت دشوار می‌شود. اینجاست که دلسوزان و علاقه‌مندان نباید آرام بنشینند، بلکه باید به هر نحو ممکن درصدد چاره‌جویی بر آیند و برای بهتر شدن فضای کنونی و بهبود وضعیت فعلی به هم‌اندیشی و همفکری پردازند. ۴- همان‌گونه که در بحث مدیریت‌های دانشگاهی، از آن به‌عنوان یکی از مشکلات گروه‌های معارف اسلامی نام برده شد، در اینجا باید تصریح نمود که عکس این قضیه هم می‌تواند صادق باشد و رؤسای دانشگاهها می‌توانند بیشترین خدمت را به این گروه و دروس مرتبط با آن بنمایند و در نتیجه در جهت هر چه پرشور برگزار شدن دروس معارف و غنای آن بغایت مؤثر باشند.

دانشجو جزئی از جامعه است

و از قضا، جزء روشن

و تیزبین جامعه است.

طبیعی است که صلاح و فساد

اجتماع در آن تأثیرگذار

خواهد بود. اگر واقعاً

مسئولان و سیاستگذاران

می‌خواهند این درس

ثمربخش و تحول‌آفرین باشد،

باید در وهله اول و پیش

از هر چیز در عملکردها

و رفتارهای فردی و اجتماعی

خود تجدید نظر کنند.

بی‌تردید، دانشگاهی که رئیس آن در تقویت گروه معارف کوشاست و همه‌گونه امکانات و ابزار لازم را همانند سایر گروهها در اختیارش قرار می‌دهد، بیش از دانشگاههایی که وضع بدین منوال نیست می‌تواند گروه معارف و به تبع آن دروس معارف را در سطحی مقبول و قابل پسند قرار دهد. بخشی از مشکلات گروههای معارف از آنجا سرچشمه می‌گیرد که بعضی از رؤسای دانشگاهها به این گروه به چشم یک گروه فرعی و غیر تخصصی نگاه می‌کنند که بود و نبود آن تأثیر چندانی در آموزشهای رسمی و تخصصی دانشگاهها ندارد و شاید بر همین اساس باشد که امکانات لازم در اختیار این گروه قرار نمی‌گیرد. بدیهی است که اگر گروه معارف همانند سایر گروهها، علاوه بر مدیر گروه از تشکیلات یک گروه آموزشی همانند معاون گروه، کارشناسی گروه، منشی گروه، و... برخوردار باشد و از نظر تجهیزات رایانه‌ای، کتابخانه‌ای، فضای اداری و آموزشی و... بهره‌مند باشد، بیشتر و بهتر می‌تواند جاذبه داشته باشد و با سرویس‌دهی مناسبی دروس معارف را به دانشجویان عرضه کند و از قضا به تجربه نیز این امر ثابت شده است و دانشگاهی که رئیس آن، همکاری صمیمانه‌ای با این گروه داشته، دروس معارفی که در آنجا عرضه می‌شده هم در سطح بالایی قرار داشته و مشکلات این گروه کمتر بوده است و استقبال دانشجویان از دروس معارف در سطح نسبتاً مطلوبی قرار داشته است. بنابراین یکی از راهکارهای خارج نمودن دروس معارف از وضعیت نه‌چندان مطلوب کنونی، توجیه رؤسای دانشگاهها و استمداد و یاری طلبیدن از آنهاست که این راهکار می‌تواند هم با

تشکیل همایش‌های سالیانه با شرکت این رؤسا از سوی گروه معارف باشد، یا شرکت افراد و نهادهای مسؤول در گروه معارف در گردهمایی‌های سالیانه رؤسای دانشگاهها و توجیه آنان صورت پذیرد و یا به شکل بخشنامه‌ها و دستورالعمل‌هایی از سوی شورای عالی انقلاب فرهنگی انجام گیرد و آنان را ملزم به اجرای این قوانین و ضوابط نمایند. اینها از ضرورتها و بایسته‌های عاجلی است که علاوه بر توجه عمیق معاونت محترم اساتید، «نیازمند مساعدت [جدی و اهتمام وافر] شورای عالی انقلاب فرهنگی» نیز هست و هیچ نهادی - هرچند قدرتمند - بدون همراهی و مساعدت آن شورا به تنهایی قادر نخواهد بود که آن را به نحو احسن به انجام رساند. «ارائه حدود سی هزار واحد درسی در هر ترم در سراسر کشور»^۵ با این حجم عظیم و انبوه، «و گسترده‌گی [دروس معارف] در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی دولتی و غیر انتفاعی و مراکز نیمه متمرکز که بالغ بر ۴۵۰ واحد

دانشگاهی است [بدون تردید] نیازمند حمایت، پشتیبانی و مساعدت همه‌جانبه متولیان و مسؤولان آموزش عالی و فرهنگی کشور است»^۶ یکی از زمینه‌هایی که شورای عالی انقلاب فرهنگی می‌تواند در آن تأثیرگذار باشد رفع تنگناها و مشکلات اداری است که گروههای معارف با آن دست به گریبان هستند. در جایی که مدیر گروه یکی از دانشگاههای بزرگ پایتخت - که تا حدودی از امکانات و تجهیزات برخوردار هستند - از مشکلات اداری و ساختار این گروه شکوه کند، دیگر از فلان واحد دانشگاه آزاد اسلامی بهمان منطقه چه انتظاری می‌توان داشت؟! مدیر محترم گروه معارف اسلامی دانشگاه شهید بهشتی در این باره می‌گوید: «به لحاظ سازماندهی، گروههای معارف اسلامی با یک‌سری تنگناها و مشکلات ساختاری مواجه هستند که باید از نظر ساختار اداری به مشکلات گروههای معارف که در ارتباط [تنگنا تنگ] با دانشجویان جوان هستند و به نوعی در محیط و فضای دانشگاهی متولی فرهنگ دینی به شمار می‌روند توجه بیشتری صورت بگیرد»^۷ گروهی که از حداقل امکانات اداری و آموزشی محروم است، چگونه می‌تواند در عرصه دانشگاه بدرخشد؟ یا خود را در کنار سایر گروههای آموزشی به‌عنوان یک گروه آموزشی مطرح سازد؟ طبیعی است این بی‌مهری و کم‌توجهی به دانشجو، کلاس درس معارف و استاد هم سرایت می‌کند و به‌طور قهری دروس معارف را تحت‌الشعاع خود

۵- همان، ش ۴۲، بهمن ۷۹، ص ۱

۶- همان.

۷- همان، ش ۴۱، ص ۱۰.

قرار می‌دهد و دانشجو بدون کمترین تأثیرپذیری از این درس، فقط بدین می‌اندیشد که چگونه آنها را بگذراند و احياناً نمره‌ای از آن بیاورد تا جبران کسری نمره‌های درس دیگر را بنماید و... بنابراین تقویت گروه‌های معارف و بها دادن به آن به هر نحو ممکن و نیز حرمت قایل شدن جدی برای استادان این گروه - همانند دیگر گروه‌ها - خود می‌تواند عامل مؤثری در ارتقای سطح کیفی درس معارف و اهداف مترتب بر آن باشد، که بخش عمده آن را رؤسای واحدها می‌توانند به انجام رسانند.

۵- ساماندهی وضعیت آموزشهای دینی در تمامی سطوح جامعه با تنوع فراوانی که از نظر ذوق و سلیقه یا نوشتاری و گفتاری دارد، ظاهراً آرمان و ایده‌آلی دست‌نیافتنی است که به خواب و خیال بیشتر شباهت دارد تا به واقعیت. اما ساماندهی آموزشهای دینی از مقاطع پیش از دانشگاه تا مقاطع عالی دانشگاهی امری است امکان‌پذیر و عملی که بخواهیم یا نخواهیم ناچاریم به سوی آن حرکت کنیم. بی‌تردید اگر نهاد یا کمیته‌ای مرکب از کارشناسان سه وزارتخانه آموزش عالی، بهداشت و درمان و آموزش و پرورش برای بررسی وضعیت این درس تشکیل شود و با دعوت از صاحب‌نظران به تدوین یک برنامه مشخص برای آموزش معارف دینی، از سطوح ابتدایی تا دوره‌های مختلف دانشگاهی پردازد و با تعیین یک هدف مشخص و درازمدت به تهیه متون درسی متناسب اقدام کند که از ابتدایی‌ترین سطح ممکن آغاز شود و تا عالیترین مقطع دانشگاهی ادامه یابد، در این صورت دانشجو چنین احساسی ندارد که مجبور است مطالب خوانده شده دوره دبیرستان را بعضاً در سطحی نازلتر مجدداً بازخوانی کند.

امری که با تأسف فراوان در حال حاضر در موارد متعددی شاهد آن هستیم. البته ظاهراً معاونت محترم اساتید به دنبال این طرح است و آن‌گونه که از نشریه معارف بر می‌آید برخی مسؤولان به این باور رسیده‌اند، که امید است هر چه زودتر موانع انجام آن مرتفع گردد و این طرح که ممکن است در آغاز مشکلاتی را هم در پی داشته باشد، آغاز شود که شک نیست در درازمدت می‌تواند آثار مثبت و خوشایندی را به ارمغان آورد و از آموزشهای تکراری و سلیقه‌ای که نه تنها مفید، بلکه زیانبار هم می‌تواند باشد، جلوگیری شود.

در پایان به عنوان جمع‌بندی بخشی از مطالبی که ارائه گردید یک بار دیگر یادآور می‌شود که تهیه متون و منابع لازم برای این درس که مبتنی بر نیازها و پرسشهای حقیقی نسل امروز باشد و تربیت استادان واجد شرایط از اهم وظایف مسؤولان و متولیان این درس است. استادانی که با درک درست جامعه کنونی و شناخت صحیح و کامل دانشگاه و دانشجو به تدریس این درس روی آورند و معارف دین را بر مبنای نیازهای قرن پانزدهم به دانشجو عرضه نمایند و از خود پرسند که اگر امروز متفکران دردآشنایی همچون شهید مطهری زنده بودند، این معارف را چگونه و با چه کیفیتی به جوانان عرضه می‌کردند. مشکل مهم برخی استادان ما این است که بسیاری از مخاطبان، سخن آنها را نمی‌فهمند و معنای کلمات و اصطلاحات به کار گرفته شده در ادبیات تدریس ایشان را به‌خوبی در نمی‌یابند. بگذریم از اینکه صلاحیت‌های رفتاری استاد هم می‌تواند نقش مهم و اساسی در جذب دانشجو داشته باشد. افزون بر این دو امر مهم و حیاتی به نظر می‌رسد شایسته آن باشد که معاونت محترم اساتید به‌عنوان

متولی و متصدی این درس، بخشی از نیروهای خود را صرفاً به نظارت دایمی و ارزیابی مستمر گروه‌های معارف دانشگاهها اختصاص دهد تا آنها در سال یک یا دو بار با مراجعه به این مراکز، گزارشهایی تهیه نمایند و نقاط مثبت را تشویق و نقاط منفی را به مراجع ذیصلاح گزارش کنند که حتی اگر در کوتاه‌مدت تأثیرات چشمگیری نداشته باشد، قطعاً در درازمدت آثار مثبتی خواهد داشت، زیرا حداقل این اطمینان آن است که هیچ رئیس دانشگاهی نمی‌خواهد از دانشگاه تحت نظارت وی، گزارش منفی به مقامات ارسال شود. امید است در پرتو مساعدت‌های همه مسؤولان دلسوز و مدیران دردآشنا شاهد سر و سامان یافتن بیش از پیش درس معارف در دانشگاهها باشیم.

در پایان ضمن آرزوی توفیق برای همه آنان که در راه رشد و تعالی اندیشه دینی و معرفت الهی صادقانه تلاش می‌کنند و در مسیر شکوفایی و بالندگی فطرت انسانی گام بر می‌دارند، یادآوری این نکته را ضروری می‌دانم که آنچه بر این قلم جاری شده است تجربه‌های شخصی و باورهای قلبی حقیر است که صادقانه بیان گردید و از آنجا که بخشی از فعالیتهای پژوهشی اینجانب به حوزه نقد مربوط می‌شود، شاید جانب انتقادی مقاله حاضر بر جنبه پیشنهادی آن تفوق محسوسی داشته باشد که در صورت پذیرش چنین فرضی، باید آنچه را که واقعیت دارد - هر چند تلخ باشد - پذیرفت و آنچه را که غیر از این تشخیص داده می‌شود، عقیده شخصی نگارنده دانست که از سر درمندی با نیت بهبود وضعیت درس معارف و با صداقت و اخلاص کامل بیان گردیده است. امید است خداوند همه ما را به راه راست هدایت فرماید.